

متن پرسش

با عرض سلام و ارادت خدمت استاد بزرگوار: استاد از بستگان نزدیک بنده چند سالی است که دچار بیماری آلزایمر شده و متأسفانه با گذشت زمان بیماری او پیشرفت کرده و احتمالاً حادثه هم خواهد شد؛ به طوری که اخیراً شناخت و ادراک او از اطرافش و از اطرافیانش و از حرف‌هایی که می‌شنود بسیار کم شده و بیان مطلب و حرف زدن هم برای او دشوار گردیده. به همین علت با اینکه به حمد الله هنوز از برکت وجودش بهره مندیم ولی حضورش برای ما کم‌رنگ شده. چیزی که برای بنده در این باره بسیار تفکر برانگیز شده و شاید راه پی بردن به آن برای ما بسته است این نکته است که آیا این عدم ادراک و شناخت او از اطراف خود و از گفت و شنوهای اطرافیان، حضور خود او را نیز برای خودش کم‌رنگ کرده است یا نه؟! آیا نفس ناطقه که از تجلیات حضور حضرت حق می‌باشد با کاهش ادراک عقلی و شناختی کاهش می‌یابد و کم‌رنگ می‌شود؟ آیا کسی که دیگر قادر به تفکر و تعقل نباشد و درک او از اطرافش و از سخنان اطرافیانش بسیار کم شده باشد خود را کمتر خود حس می‌کند؟ آیا در این صورت او خودش هم کمتر بودن خود و حضور خود را حس می‌کند؟ اگر چنین نیست آیا پس مبنای فلسفه دکارت که گفت من فکر می‌کنم پس من هستم با همین مثال عینی زیر سوال نمی‌رود؟ چرا که اگر چنین بود پس باید می‌گفتیم من چون کمتر قادر به تفکر و تعقل هستم پس لذا کمتر هستم و اگر کلاً قدرت تفکر را از دست دادم انگار که نیستم. ولی به نظر بنده انسان هر اندازه که قوه تعقل و تفکر و ادراک خود را از دست داده باشد باز حضور خود را نزد خود حس می‌کند و می‌داند که هست گرچه حتی دیگر مفهومی از بودن یا نبودن را نتواند درک کند! خواستم در این باره جویای نظر استاد گرامی شوم. با تشکر فراوان

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: نگاه و نظر خود جنابعالی کاملاً درست است زیرا در این موارد انسان بیشتر در نزد خود حاضر می‌شود و در جهان وجودی خود آزاد از کثرت‌های بیرونی، خود را تجربه می‌کند و آنچه جناب دکارت می‌فرماید در حالت معمولی است و تفکراتی که بیشتر تفکرات نسبت به کمیت‌ها می‌باشد مثل تفکر در علم ریاضی. موفق باشید